



رَدِّ پِه

مسأله حل نشدنی ما و آمریکا

مرکز مطالعات و پاسخ‌گویی به شبهات
(خوزه‌های علمی)

شبهات

شبهه‌شناسی ■ گفت‌وگو با سید و پاسخ‌گویی

ضمیمه ماهنامه شبهات

shobhe.pasokh.org

فهرست

۵ مقدمه

۷ چکیده

۹ بیان مساله

۱۳ تحلیل تاریخی تلاش های ایران برای حل اختلاف با آمریکا

۲۵ چرایی بی نتیجه بودن مذاکرات ایران و آمریکا

۲۹ نگاه تاریخی قدرت های غربی به ایران

۳۳ اسرائیل، کشتی جنگی آمریکا در منطقه

۴۷ سیاست خارجی جمهوری اسلامی و منافع ملی

۵۱ دوگانه جعلی «امت گرایی و ملی گرایی»

مقدمه

در پرتو تحولات منطقه‌ای و بین‌المللی و با توجه به تجربیات تلخ چهار دهه گذشته، پرسشی بنیادین همواره ذهن‌ها را درگیر کرده است: آیا روابط ایران و آمریکا واقعاً قابل حل است؟

در این شماره از "رَدیه" با عنوان «مسأله حل نشدنی ما و آمریکا» ضمن بررسی دیدگاه رهبر معظم انقلاب مبنی بر «حل نشدنی بودن» اختلافات ایران و آمریکا، تلاش داریم این پرسش را پاسخ دهیم که آیا مشکل در نحوه مذاکره است یا در ذات سیاست غرب و جایگاه ژئوپولیتیکی ایران نهفته است.

"رَدیه" پاسخی به شبهات بنیادین، اساسی و پایه‌ای است؛ شبهاتی که سبب ایجاد شک و تردید در مبانی و بنیادهای اعتقادی، باورهای مهم و تأثیرگذار دینی شده و ذهن و عاطفه مخاطبان را با چالش روبرو می‌کند.

بر خود لازم می‌دانیم از زحمات جناب آقای دکتر فواد
ایزدی و حجت الاسلام آقای احمد رضا دردشتی جهت
مصاحبه و تهیه این شماره از ردیه تشکر نماییم.

مرکز مطالعات و پاسخگویی به شبهات

حوزه های علمیه

چکیده

مسائل اختلافی ایران و آمریکا همواره یکی از موضوعات مناقشه برانگیز داخلی و خارجی جمهوری اسلامی بوده است. از ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی درباره این موضوع، دو تفکر در برابر هم قرار داشته است. تفکر اول معتقد است که به علت ماهیت ظالم و استکباری آمریکا و بلوک غربی و ماهیت ظلم ستیز و استقلال طلب جمهوری اسلامی، مسائل ایران و غرب هرگز حل نمی‌شود و تا زمانی که آمریکا و جهان غرب، رویکردی انسانی و عدالت محور را در ارتباط با دیگر کشورها و ملت‌ها در پیش نگیرند، نمی‌توان با آنان از طریق مذاکره به راه حلی دست یافت. در برابر این تفکر، تفکری است که علاقه شدیدی به غرب و فرهنگ غربی دارد و به همین علت، به غرب خوشبین است و می‌پندارد که می‌توان از طریق مذاکره و رفع سوءتفاهم‌ها و نگرانی‌های غرب، به رابطه‌ای پایدار

و مطلوب دست پیدا کرد. پس جنگ ۱۲ تحمیلی روزه بار دیگر این دو تفکر به صورت پرنری در برابر هم قرار گرفتند. رهبر معظم انقلاب در یکی از سخنرانی‌های اخیر خود، مسائل ایران و آمریکا را حل نشدن تو صیف کرده و کسانی را که به دنبال حل این مسائل از طریق مذاکره هستند، ظاهر بین دانستند. در متن پیش رو دیدگاه معظم له، تحلیل و تبیین شد و اثبات گردید که نظر مقام معظم رهبری، بر دلائل تاریخی مسائل ایران و جهان و نیز واقع‌گرایی در عرصه سیاست بین‌الملل استوار است.

مسائل ذیل مساله اصلی

- علت حل نشدن بودن اختلافات ایران و آمریکا
- دلائل ظاهر بینی افراد خوشبین به مذاکره
- سیاست خارجی ایران عمل‌گرا یا ایدئولوژیک؟
- منظور از مطرح کردن دوگانه امت-ملت

بیان مساله

بدون تردید در حال حاضر، جمهوری اسلامی ایران در شرایطی حساس و پیچیده قرار دارد. پس از جنگ تحمیلی ۱۲ روزه اسرائیل علیه ایران، کشور در وضعیت «نه جنگ، نه صلح» است و آینده روابط منطقه‌ای و بین‌المللی نامشخص به نظر می‌رسد. در این میان، رابطه ایران و آمریکا یکی از اصلی‌ترین و مناقشه‌برانگیزترین موضوعات ۴۵ سال اخیر بوده است. محور اصلی سخنان رهبر انقلاب، بویژه پس از آتش بس، نیز بر این باور استوار است که مسائل ایران و آمریکا حل‌شدنی نیست. برخلاف دیدگاه برخی جریان‌های سیاسی، معظم‌له این اختلافات را نه سطحی، بلکه ریشه‌دار و پیچیده معرفی می‌کنند. پرسش بنیادین آن است که چرا از نگاه ایشان این روابط قابل حل نیست و آیا این «حل‌ناشدنی بودن» ذاتی است یا تابع شرایط تاریخی و سیاسی زمانه است؟

در گفتگوی پیش رو با جناب آقای دکتر فؤاد ایزدی، عضو هیئت علمی دانشکده مطالعات جهان دانشگاه تهران و کارشناس ارشد مسائل آمریکا، به واکاوی چند محور مهم در ارتباط با بیانات مقام معظم رهبری و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران پرداخته‌ایم. در این گفتگو چند پرسش اساسی را به بحث گذاشته و نظرات استاد را جویا شده‌ایم.

پرسش اول: با توجه به تحلیل مقام معظم رهبری درباره آینده مسائل ایران و آمریکا، به چه دلایل و عللی مسائل ایران و آمریکا، حل شدنی نیست؟

پرسش دوم: مقام معظم رهبری کسانی را که به دنبال حل مسائل ایران و آمریکا از طریق مذاکره، به خصوص مذاکره مستقیم، هستند، ظاهریین توصیف کردند. دلایل این ظاهریینی چیست؟

پرسش سوم: برخی از روشنفکران و اشخاص سیاسی، همواره جمهوری اسلامی را به در پیش گرفتن سیاست خارجی ایدئولوژیک متهم می‌کنند و ریشه مشکلات کشور را در منطقه و جهان، دوری نظام اسلامی از سیاست خارجی عملگرا معرفی می‌کنند. پرسش این است که اولاً مقصود از سیاست خارجی

ایدئولوژیک چیست؟ ثانياً آیا سیاست خارجی جمهوری اسلامی، ایدئولوژیک است؟ و در آخر اینکه آیا سیاست خارجی جمهوری اسلامی بر محور امنیت و منافع ملی حرکت می‌کند؟

پرسش چهارم: مقصود از دوگانه ملت – امت، که اخیراً از سوی برخی از روشنفکران، در نقد دکترین جمهوری اسلامی در مواجهه با مسائل منطقه‌ای و بین المللی، مطرح می‌شود چیست و تا چه اندازه با واقعیت منطبق است؟

تحلیل تاریخی تلاش‌های ایران برای حل اختلاف با آمریکا

در طول چهار دهه گذشته، دولت‌های مختلف جمهوری اسلامی، بارها برای رفع تنش با آمریکا اقدام کرده‌اند، اما هیچ‌یک به نتیجه نرسیده‌اند. بررسی تاریخی نشان می‌دهد که این ناکامی‌ها الگوهای مشابهی داشته‌اند:

اشتباه در درک خواسته‌های واقعی آمریکا،

اعتماد بیش از حد به ابزارهای اقتصادی و منافع مشترک،

نادیده گرفتن ماهیت سلطه‌جویانه و ساختاری آمریکا در تعامل با ایران انقلابی.

دولت هاشمی رفسنجانی و تجربه شکست در همکاری اقتصادی

در دوران سازندگی، با وجود تحریم‌های محدود، ایده عادی‌سازی روابط در چارچوب منافع ملی مطرح شد. تحلیل حاکم در دولت وقت، این بود که می‌توان از وابستگی متقابل اقتصادی، به‌ویژه در حوزه نفت و گاز، به‌عنوان اهرم سیاسی استفاده کرد. بدین منظور از شرکت‌های بزرگ نفتی آمریکایی دعوت شد تا در صنایع نفت و گاز ایران سرمایه‌گذاری کنند. اما این راهبرد شکست خورد. جریان‌های ضدایرانی در واشنگتن، با حمایت برخی سناتورهای جمهوری خواه، طرحی را در کنگره تصویب کردند که حضور شرکت‌های نفتی آمریکایی در ایران را ممنوع می‌کرد. بنابراین نه تنها روابط اقتصادی گشایش نیافت، بلکه تحریم صنعت نفت ایران نیز از طرف آمریکا آغاز شد و همانند فرمایش رهبری، تلاش برای گشودن گره‌ها، باعث کورتر شدن آن گردید.

سیاست «منافع مشترک» در دولت خاتمی و پیامدهای آن

در دولت خاتمی دو رویکرد عمده برای تعامل با آمریکا دنبال شد:

همکاری در افغانستان (۲۰۰۱):

با اشغال افغانستان توسط آمریکا، دولت خاتمی از این فرصت برای تعریف پروژه‌ای مشترک با هدف کاهش تنش‌ها استفاده کرد. ایران در سرنگونی طالبان عملاً به موفقیت آمریکا کمک کرد. با این حال، تنها چهار ماه بعد، جورج بوش ایران را در محور شرارت قرار داد. نتیجه این همکاری، نه نزدیکی سیاسی، بلکه افزایش تحریم‌ها بود.

پیشنهاد «معامله بزرگ» (۲۰۰۳):

مقامات وقت دولت خاتمی، در قالب پیشنهادی محرمانه، پیشنهاد مذاکره جامع در موضوعات مورد اختلاف — از حزب‌الله و فلسطین گرفته تا مسائل هسته‌ای — را به واشنگتن ارائه دادند. این پیشنهاد از طریق سوئیس (حافظ منافع آمریکا در ایران) ارسال شد، اما پاسخی دریافت نکرد. واشنگتن حتی سفیر سوئیس را به دلیل این میانجی‌گری مورد بازخواست قرار داد. این تجربه نیز مانند نمونه‌های پیشین با شکست کامل مواجه شد.

تداوم ذهنیت مذاکره و تجربه دولت احمدی‌نژاد و روحانی

۱. دوره دوم دولت احمدی‌نژاد

در دوره دوم ریاست‌جمهوری دکتر احمدی‌نژاد، با وجود گفتمان انتقادی نسبت به غرب، حلقه‌ای از سیاست‌مداران و دیپلمات‌ها در دولت — از جمله دکتر علی‌اکبر صالحی، وزیر خارجه وقت — به دنبال ازسرگیری گفت‌وگوهای مستقیم با آمریکا بودند. مذاکرات محدود و محرمانه‌ای با حضور برخی مقام‌های برجسته آمریکایی (چهره‌هایی نظیر دیوید پترائوس، مایک سالیوان و دیگران که بعدها در دولت‌های واشنگتن مسؤولیت‌های امنیتی یافتند) انجام شد. از طرف ایران، محمدجواد ظریف و چند دیپلمات با سابقه شرکت داشتند.

این مذاکرات نیز، همانند تلاش‌های پیشین، به شکست انجامید. واشنگتن دریافت که تعویق و فرسایشی کردن گفت‌وگوها برایش سودآورتر است؛ زیرا هر دولت جدید ایرانی با امیدی تازه وارد گفت‌وگو می‌شود و آمریکا در هر مرحله می‌تواند امتیازات بیش‌تری بگیرد. بنابراین مسیر مذاکره در دوران احمدی‌نژاد نیز بی‌نتیجه ماند.

۲. گذار به دولت روحانی و تکرار الگوی گذشته

با آغاز دولت روحانی، گرایش به تعامل و دیپلماسی مستقیم با غرب تشدید شد. همان ذهنیتی که از دوران هاشمی آغاز شده و در خاتمی و احمدی‌نژاد امتداد یافته بود، با جدیت بیش‌تری مطرح شد. دولت روحانی در روز نود و نهم آغاز به کار خود، توافق موقت ژنو را امضا کرد — نوعی پیش‌مقدمه برای توافق جامع بعدی یعنی برنامه جامع اقدام مشترک (برجام).

۳. تحلیل برجام و پیامدهای آن

برجام حاصل دو سال مذاکره فشرده بود، اما در عمل تمام منافع مورد نظر آمریکا تأمین شد. مکانیزم «ماشه» (Snapback) که در متن برجام و قطعنامه شورای امنیت گنجانده شده بود، اجازه می‌داد هر زمان آمریکا اراده کند، تمام تحریم‌های سازمان ملل را احیا کند، محدودیت‌های سخت در برنامه هسته‌ای ایران ایجاد نماید و ساختار حقوقی غیرالزام‌آور توافق، خروج آمریکا از آن را بسیار آسان می‌کرد.

آمریکایی‌ها در واقع "آش را با جاش بردند"؛ زیرا ضمن حفظ فشار اقتصادی، توانستند با ابزار حقوقی برجام، ابتکار عمل را از ایران سلب کنند. در همان

هفته‌های نخستِ پس از توافق، کنگره آمریکا قانونی را تصویب کرد که سفر اتباع کشورهایِ معاف از ویزا را در صورت سفر به ایران محدود می‌کرد که نشانه‌ای روشن از تداوم نگاه تحریمی و اشنگتن بود. همچنین، در خودِ قانون برجام، مسیر خروج رئیس‌جمهور آمریکا از توافق بدون مانع حقوقی طراحی شده بود.

به‌رغم هشدارهای برخی کارشناسان در داخل، دولتمردان ایرانی - از جمله وزیر خارجه وقت، دکتر ظریف - به قابلیت اجرایی و تعهدآفرین بودن توافق خوش‌بین بودند؛ حال آنکه کنگره و کاخ سفید از ابتدا بر عدم الزامی بودن تعهدات آمریکا تأکید داشتند. در نتیجه، تجربه برجام نیز مانند مذاکرات پیشین، نه‌تنها گرهی نگشود بلکه ساختار تحریم را منسجم‌تر و هم‌افزاتر کرد.

بنابر این ملاحظه می‌شود که از هاشمی تا روحانی، همه دولت‌های ایران تلاش کردند از زاویه متفاوتی راهی برای حل بحران با آمریکا بیابند - از لابی اقتصادی تا همکاری نظامی و امنیتی و سپس توافق هسته‌ای - اما نتایج این تلاش‌ها نشان داد که: اولاً ریشه تعارض ایران و آمریکا نه در روش مذاکره، بلکه در تعارض ماهیت و منطق رفتاری دو نظام است؛ ثانیاً هربار که

ایران با حسن نیت به آمریکا اعتماد کرده، خروجی تعامل، تحریم بیش‌تر و امتیازدهی یک‌طرفه بوده است؛ ثالثاً توافق برجام، نقطه اوج این مسیر تاریخی شکست‌ها است؛ زیرا آمریکا با ابزار حقوقی و رسانه‌ای، هم‌زمان فشار را تثبیت و مسئولیت اجرای تعهدات را از دوش خود برداشت.

نتیجه این تحلیل تاریخی نشان می‌دهد که دیدگاه رهبر انقلاب انطباق کامل با تجربه تاریخی کشور دارد. این تجربه‌ها ثابت می‌کنند که مسائل ایران و آمریکا ذاتاً حل‌شدنی نیست؛ مگر با تغییر بنیادین در ساختار قدرت جهانی یا در رفتار سلطه‌جویانه واشنگتن. بنابر این هرگونه مذاکره بر پایه خوش‌بینی و سازش، نه درمان، بلکه تداوم بیماری وابستگی و فشار است.

مقدمات خروج آمریکا از برجام در دولت اوباما

جالب است توجه کنیم که از همان مراحل پایانی مذاکرات برجام، سازوکارهای طراحی‌شده برای امکان خروج آسان آمریکا در متن گنجانده شده بود. طبق تحلیل‌های داخلی، دولت اوباما قبل از امضای توافق، از نظر حقوقی و سیاسی مطمئن شده بود که در صورت نیاز، می‌تواند بدون هزینه خاصی از توافق خارج شود. کنگره آمریکا حتی قبل از امضای رسمی برجام، قانونی

تصویب کرده بود که مسیر خروج رئیس‌جمهور ایالات متحده از توافق را شفاف و تسهیل می‌کرد.

به بیان دیگر، اوباما و تیم او توافق را به گونه‌ای بستند که ظاهر آن دیپلماتیک و متوازن باشد، اما در باطن، تمام اهرم‌های بازگشت تحریم‌ها و شانه خالی کردن از تعهدات برای آمریکا محفوظ بماند.

خوش‌بینی مفراط و میل به هرگونه توافق

دولت روحانی و تیم مذاکره‌کننده با ذهنیتی وارد مذاکرات شده بودند که «هر توافقی بهتر از عدم توافق است».

در نتیجه، حساسیت نسبت به بندهای حقوقی و ضمانت‌های اجرایی تضعیف شد. حتی برادر رئیس‌جمهور (به‌عنوان نماینده مستقیم روحانی) در جلسات نهایی حضور داشت تا سرعت نهایی‌سازی و امضای توافق تضمین شود. آمریکایی‌ها نیز از همین شتاب و ذوق‌زدگی طرف ایرانی بهره گرفتند و متن نهایی را در شرایط شلوغِ انتهای مذاکرات تحمیل کردند. در واقع «خودمان به آمریکایی‌ها گفتیم که ما آی‌کی‌یوی بالایی نداریم»؛ یعنی نوعی خودافشایی و ساده‌انگاری در برابر طرف مقابل رخ داده بود.

نشانه‌های بی‌عملی آمریکا از هفته‌ی اول

تنها چند روز پس از امضای توافق، نخستین نقض عملی تعهدات آمریکا رخ داد. قانون جدیدی از سوی کنگره تصویب شد که سفرکنندگان به ایران را برای ورود دوباره به خاک آمریکا نیازمند ویزا می‌کرد. این قانون، برخلاف روح برجام و حتی با امضای خود اوباما به اجرا درآمد. از همان زمان روشن شد که آمریکا قصد پایبندی واقعی ندارد و مسیر تحریم‌ها و محدودیت‌ها به شکل هوشمندانه‌ای بازطراحی شده است.

«میوه برجام» و بازپس‌گیری امتیازات

دولت روحانی به مردم وعده «میوه‌های برجام» را داده بود و می‌گفت باید صبر کرد تا «میوه برسد»؛ اما در عمل، نه تنها میوه‌ای نرسید، بلکه همان گشایش‌های محدود اقتصادی نیز با سیاست‌های بعدی آمریکا از بین رفت. حتی در دولت اوباما، قبل از روی کار آمدن ترامپ، بخش زیادی از امتیازات اولیه پس گرفته شد.

از خروج ترامپ تا شکست «برجام اروپایی»

وقتی دونالد ترامپ در ۲۰۱۸ رسماً از برجام خارج شد، در تهران ایده «برجام بدون آمریکا» یا «برجام اروپایی» مطرح شد. روحانی در همان روزها تأکید می‌کرد که «آمریکا مزاحم بود، ما با اروپایی‌ها ادامه می‌دهیم».

اما اروپا نیز هیچ‌گونه تعهد مؤثری انجام نداد. طرح‌هایی مانند اینستکس (INSTEX) هرگز عملیاتی نشد و بیش‌تر جنبه نمادین داشت.

خوش‌بینی به بایدن و تکرار همان خطا

با پیروزی بایدن در انتخابات ۲۰۲۰، دوباره در ایران برخی محافل سیاسی خوش‌بین دست به کار شدند که چون بایدن دموکرات و معاون اوباما بوده، به برجام بازمی‌گردد، اما در عمل، از ۱۹ توافق بین‌المللی که ترامپ از آن‌ها خارج شده بود، آمریکا تنها به ۱۸ مورد برگشت — و تنها استثنای همان برجام بود که بایدن به آن بازنگشت.

از ابتدای دولت بایدن نیز مقامات آمریکایی به‌صراحت از «توافقی طولانی‌تر و قوی‌تر» (longer and stronger deal) سخن گفتند، نه بازگشت ساده به برجام پیشین.

توقف کامل مسیر مذاکره

در ادامه، تحولات سیاسی و اجتماعی ایران، به‌ویژه حادثه مرگ مهسا امینی، بهانه‌ای شد تا آمریکا عملاً مسیر هرگونه گفت‌وگوی جدید را مسدود کند. در نتیجه، تا پایان دولت بایدن (۲۰۲۵)، هیچ نشانه‌ای از بازگشت واقعی آمریکا به برجام دیده نشد.

حتی پس از انتخابات ۱۴۰۳ و پیروزی دکتر پزشکیان در ایران، در همان روز بعد از انتخابات، وقتی از جان کربی (سخنگوی شورای امنیت ملی آمریکا) پرسیده شد که آیا آمریکا آماده مذاکره با ایران است، پاسخ او تنها یک واژه بود: NO

جمع‌بندی نهایی آنچه گفته شد اینک:

اولا بستر حقوقی و سیاسی خروج آمریکا از ابتدا در زمان اوباما طراحی شده بود.

ثانیا تیم مذاکره‌کننده ایرانی با شتاب و خوش بینی از کنار این نشانه‌ها گذشت.

ثالثا آمریکا به صورت موقت امتیازاتی نمایشی داد، اما بلافاصله آن‌ها را پس گرفت.

رابعا تلاش برای «برجام اروپایی» و سپس امید به بایدن، همگی تکرار همان ذهنیت اشتباه اولیه بود.

خامسا از نگاه تحلیلی، آمریکا با هر دو حزب دموکرات و جمهوری خواه، الگوی رفتاری یکسانی در قبال ایران دارد: حفظ فشار، حفظ ابزار تحریم، و استفاده از مذاکره تنها برای کنترل شرایط، نه حل اختلاف.

چرایی بی نتیجه بودن مذاکرات ایران و آمریکا

۱. ماهیت رفتاری و هدف طرف آمریکایی

آمریکا هیچگاه قصد توافق واقعی را با ایران نداشته است. آمریکا در تمام مراحل مذاکره — از برجام تا گفت‌وگوهای پنهان (ترک ۲) — تنها در پی خرید زمان، حفظ فشار و تثبیت برتری سیاسی بوده است.

حال کسی که همچنان خیال می‌کند می‌شود با آمریکا مذاکره و تعامل کرد، بمانند کسی است که خود را بخواب زده است. «کسی که خوابیده را می‌توان بیدار کرد، اما کسی که خودش را به خواب زده، نمی‌توان بیدار کرد.»

آمریکا خود را به ظاهر آماده مذاکره نشان می‌دهد، اما در واقع، «نمی‌خواهد» به توافقی پایدار برسد. حتی هنگام فرصت‌های مناسب (مثل دوران اوباما یا

بایدن) بهانه‌سازی کرد؛ مثل ماجرای مهسا امینی که از آن به عنوان بهانه‌ای تازه برای گریز از مذاکره استفاده شد.

۲. فقدان شناخت و یا تعمد در نادیده‌گرفتن واقعیت از سوی طرف ایرانی

دو گروه در داخل ایران دلایل شکست مذاکرات را ندیدند: گروه اول: نادانسته، چون فاقد تخصص در این حوزه بودند و گروه دوم: دانسته، اما نخواستند مانع شوند؛ چون مسئولیت سیاسی یا شخصی داشتند و خود را متعهد به تحقق توافق می‌دانستند (نمونه: نقش برادر رئیس‌جمهور در جلسات پایانی برجام و اصرار بر امضا به هر قیمتی). از همین رو جمله کلیدی شکل گرفت که به آمریکایی‌ها القاء شد: «هر توافقی بهتر از عدم توافق است» و نتیجه‌اش آن شد که آنان هرچه خواستند در روزهای پایانی به راحتی تحمیل کردند.

۳. رفتار تاریخی آمریکا: بی‌تعهدی دائمی

در ماجرای برجام این نخستین بار در تاریخ روابط ملل است که توافقی انجام شد که یک طرف (ایران) اجرا کرد، طرف دیگر (آمریکا) اجرا نکرد، اما همان طرف ناقض توافق، طرف متعهد را محکوم نمود! چنین چیزی

از لحاظ تاریخی، نمونه‌ای مشابه ندارد — نه در تاریخ سازمان ملل و نه در تاریخ روابط بین‌الملل؛ البته اگر کسی تاریخ آمریکا را بشناسد، همواره تعجبش باید از پایبندی آمریکا به تعهدی باشد، نه از نقض تعهداتش.

۴. ضعف ساختار تصمیم‌گیری در دولت‌های ایران

از هاشمی تا روحانی تا رئیسی و پس از آن پزشکیان، هر دولت بانیست حل مسئله، تلاش کرد از مجاری رسمی یا غیررسمی با آمریکا مذاکره کند. در همه دوره‌ها، این تلاش با اجازهٔ مشروط یا نظارت رهبری همراه بود، اما نتیجه همیشه یکی بود: ”به در بسته خوردن“. حتی در دولت رئیسی، عراقچی به عنوان مشاور در چند جلسه غیررسمی شرکت کرد و نتیجه همگی صفر بود.

۵. دیپلماسی پنهان (ترک ۲) (Track Two Diplomacy)

اتفاق دیگری که در این راستا افتاد فعال شدن طرح دیپلماسی ترک تو بود. دیپلماسی ترک ۲، یعنی گفت‌وگوهای غیررسمی بین افراد غیردیپلمات — مثلاً استاد دانشگاه، بازرگان یا شخصیت‌های فرهنگی — که برای کاهش تنش به کار می‌رود.

ایران از دولت هاشمی تا امروز چندین پروژه ترک ۲ را با آمریکا آزموده است؛ اما هیچ‌کدام نتیجه نداشته‌اند.

دلیلش هم این است که تصمیم آمریکانه وابسته به سطح گفت‌وگو، بلکه وابسته به استراتژی کلان مهار ایران است.

بنابراین علت اصلی حل ناشدنی بودن مسائل ایران و آمریکا، اولاً خود آمریکا است، نه تاکتیک مذاکره؛ یعنی مشکل در نخواستن آمریکا است. حال ممکن است گفته شود که شاید در آینده بخواهد، به نظر می‌رسد که «آمریکا هیچگاه نمی‌خواهد، چون این را از ساختار ژئوپولیتیکی منطقه و منافع تاریخی‌اش، نمی‌تواند بخواهد.» یعنی دلیل اصلی حل نشدنی مسائل ایران و آمریکانه در پیرونده هسته‌ای است، نه در موضوعات داخلی ایران؛ بلکه در واقعیت سیاسی و جغرافیایی منطقه است.

ثانیا در جایگاه ژئوپولیتیک و منابع ایران است. ایران در نقشه غرب آسیا، نقطه مرکزی و تأثیرگذار است. ایران از نظر مساحت و جمعیت، بزرگ‌ترین کشور خاورمیانه است؛ ایران از نظر منابع انرژی، تنها کشور دارای هم‌زمان مرز با منابع نفت و گاز خلیج فارس و آسیای میانه و به‌طور کلی رتبه اول جهانی در مجموع نفت و گاز است. به همین دلیل، ایران برای قدرت‌های جهانی «تغییردهنده بازی» است. کشوری که اگر مستقل بماند، ساختار قدرت غرب در منطقه را برهم می‌زند.

نگاه تاریخی قدرت‌های غربی به ایران

برای اثبات اینکه دشمنی با ایران ربطی به هسته‌ای یا حجاب یا حقوق بشر یا نفوذ منطقه‌ای ندارد، توجه به نمونه‌های تاریخی خصومت آمریکا با ایران راهگشا است. در دوران دکتر مصدق (دهه ۱۳۳۰)، ایران هیچ برنامه هسته‌ای، نظامی یا مذهبی متفاوتی نداشت؛ اما چون نفت ایران منبع اصلی درآمد انگلیس پس از جنگ جهانی دوم بود، آمریکا و انگلیس با همکاری یکدیگر کودتا کردند. بنابراین دشمنی با ایران بر سر "ماهیت استقلال اقتصادی و منابع استراتژیک" است، نه بر سر بهانه‌های امروز.

همچنین مسئله درگیری اخیر آمریکا و ونزوئلا شاهدی دیگر است. ونزوئلا کشوری مسیحی، بدون مسئله حجاب و بدون برنامه هسته‌ای است، اما گرفتار همان تحریم‌ها و تهدیدهای کودتا است. دلیل

چیست؟ فقط نفت ونزوئلا. در واقع، مشکل هردو کشور واحد است: دارا بودن منابع عظیم انرژی خارج از کنترل غرب.

بنابراین ملاحظه می‌شود که در دولت‌های جمهوری اسلامی از اوایل دولت هاشمی تا دولت پزشکیان، همه مسیرهای مذاکره بی‌نتیجه بوده است؛ زیرا اراده آمریکا برای توافق واقعاً وجود ندارد. آمریکا از ابتدا ساختار خروج و نقض تعهد را طراحی می‌کند و از همان ابتدا نیز قصد اجرا ندارد. ایران بارها از سر خوش بینی یا ضرورت سیاسی، به سمت مذاکره با آمریکا رفته، اما در برابر یک سیاست ثابت آمریکا، شکست خورده است: «سیاست مهار و تضعیف ایران».

موقعیت ژئوپولیتیکی و نفتی ایران دلیل اصلی حل‌نشدن اختلافات ایران و آمریکا است؛ همان عاملی که باعث کودتای ۱۳۳۲ و بحران‌های بعدی شد. بنابر این هرگونه خوش‌بینی به تغییر رفتار آمریکا (در قالب بایدن، ترامپ یا هر رئیس‌جمهور دیگری) خطایی تحلیلی است؛ چون سیاست کلان آمریکا نسبت به ایران ماهیتی ساختاری و راهبردی دارد، نه جنبه حزبی یا شخصی.

نتیجه تحلیلی نهایی

مذاکرات ایران و آمریکا نه به خاطر ضعف فنی یا خطاهای تاکتیکی، بلکه به دلیل تضاد بنیادی منافع و جایگاه ژئوپولیتیکی ایران با منطق سلطه‌جوی غرب شکست می‌خورند. تازمانی که ایران مستقل، پرمنبع و محور مقاومت در منطقه است، راهی برای توافق پایدار با ساختار قدرت غرب وجود ندارد. این مسئله نه جدید است، نه مختص به دولت خاصی؛ بلکه ریشه در تاریخ معاصر و در منطق قدرت جهانی دارد.

اسرائیل، کشتی جنگی آمریکا در منطقه

در موضوع اختلافات ایران و آمریکا هرگز نباید مسئله اسرائیل را نادیده بگیریم. اسرائیل صرفاً یک متحد سیاسی، اقتصادی و نظامی با آمریکا نیست؛ بلکه ابزاری دائمی و پایگاه نفوذی غیرقابل تهدید برای آمریکا در قلب خاورمیانه است. اگر اسرائیل را یک "کشتی جنگی در خشکی" بدانیم، معنایش این است که ستون فقرات قدرت آمریکا در برابر هر تحول منطقه‌ای (اعم از ظهور قدرت‌های منطقه‌ای یا نفوذ رقبای جهانی) در این جغرافیا، اسرائیل است.

آمریکا به دنبال کشوری مستقل و قدرتمند (مانند ایران) تحت حکومت پهلوی که "نوکر خوب" بود اما آینده‌اش نامشخص نیست. آمریکا نیازمند یک "کشتی جنگی قابل اتکا" است که فرهنگ سیاسی‌اش با فرهنگ سیاسی جهان غرب هم‌سو باشد و هیچ‌گاه

اسرائیل را تهدید نکند؛ چیزی که جمهوری اسلامی به دلیل مبانی ایدئولوژیک خود (ضد استکبار و ضد ظلم)، دقیقاً در نقطه مقابل آن قرار دارد.

انقلاب مشروطه (اولین انقلاب مردمی در منطقه) و تداوم آن در انقلاب اسلامی، نشان می‌دهد که مردم ایران دارای سابقه تاریخی در زیر سوال بردن قدرت‌های مسلط هستند؛ برخلاف بسیاری از کشورهای منطقه که فرهنگ "تمکین" (فرهنگ اموی) بر آن‌ها حاکم است. این عنصر مردمی قوی، علت اصلی طرح‌های تجزیه ایران از سوی غرب بوده است. قبل از انقلاب نیز هدف، تبدیل ایران به شش تکه قابل مدیریت بود. بقای جمهوری اسلامی، سدی در برابر این پروژه "تکه‌تکه کردن" (که سوریه، لیبی و سودان نمونه‌های فعلی آن هستند) بوده است. به همین دلیل، نابودی یا تضعیف سیستم فعلی ایران، برای آمریکا یک اولویت راهبردی است.

اشراف اطلاعاتی بر ایران، هدف اصلی مذاکره

هدف از برجام (از دیدگاه اوباما / بایدن) صرفاً مهار هسته‌ای نبود، بلکه کسب اشراف کامل و "نقشه راه" برای حمله یا کنترل در آینده بود. مقامات دولت اوباما صراحتاً می‌گفتند برجام گزینه نظامی را تقویت می‌کند؛ چون نظارت بهتری روی سایت‌ها ایجاد می‌کند.

اکنون که رابطه جمهوری اسلامی با آژانس بین المللی انرژی اتمی دچار تعلیق شده و جاسوس بارزسان نمی‌توانند اطلاعات به‌روزی منتقل کنند، آمریکا "نقشه دقیق منطقه عملیاتی" را از دست داده است. ایران امروز، از منظر اطلاعاتی برای غرب همچنان یک "ناشناخته استراتژیک" باقی مانده که این وضعیت برای غرب قابل تحمل نیست.

امنیت اسرائیل، هدف اصلی آمریکا

آمریکا به یک "سنگر قابل اطمینان" (اسرائیل) در منطقه نیاز دارد و نمی‌تواند اجازه دهد بازیگر بزرگ منطقه، یعنی ایران، کاملاً مستقل و دارای نفوذ باشد. مردم ایران از منظر غرب "سرکش و ناآرام" تلقی می‌شوند. احتمال هرنوع حرکت مردمی (انقلابی) در کشورهای منطقه به تأسی از انقلاب اسلامی، پایه‌های سیاست‌های آمریکا در کل منطقه را به خطر می‌اندازد. بنابراین آمریکا نمی‌خواهد با ایران به "نتیجه" برسد، بلکه می‌خواهد ایران را به "نقطه تسلیم" برساند.

روش‌های متفاوت برای یک هدف

به طور کلی در آمریکا در موضوع ایران دو گروه وجود دارند:

گروه اول (فشار حداکثری صریح): این گروه معتقد است فشار اقتصادی و اقدامات تهاجمی (مانند ترور دانشمندان) جمهوری اسلامی را وادار به فروپاشی می‌کند. این روش صریح و مستقیم است.

گروه دوم (تعامل هوشمندانه/برجام): این گروه که به عقلانیت تاکتیکی بیش‌تری مجهز است (مانند استدلال آقای کری)، معتقد است سرعت پیشرفت هسته‌ای ایران از سرعت تأثیر تحریم‌ها بیش‌تر است. بنابراین، باید با یک توافق (مانند برجام) مسیر تحول هسته‌ای ایران را گُند کرد تا فرصت برای فروپاشی داخلی ناشی از تحریم‌ها فراهم شود. این همان عملیات فریب یا تأخیر استراتژیک است.

بنابر این تبیین عدم حل اختلافات ایران و آمریکا از نگاه روان‌شناسی سیاسی هم حائز اهمیت است. چنانکه گفته شد در آمریکا دو تفکر وجود دارد، یکی فشار بیش‌تر و تحریم و ترور، و دیگری (گروه هوشمندتر) که معتقد است چون فشار گُند، جواب می‌دهد، باید با مذاکره تاکتیکی (مانند برجام) سرعت پیشرفت هسته‌ای ایران را گُند کرد تا فروپاشی داخلی حاصل از تحریم‌ها رخ دهد. هر دو گروه به دنبال سرنگونی هستند، اما گروه دوم هوشمندانه‌تر بازی می‌کند.

چین و تعامل با آمریکا

برخی می‌گویند چرا مثل چین با آمریکا تعامل نمی‌کنیم؟ چین هم بعد از تاریخی طولانی از مقابله با آمریکا به سمت تعامل با آمریکا رفت و موفق شد.

در این رابطه گفتنی است که مقایسه ایران با چین به خوبی نشان می‌دهد که چرا ایران در معادلات ژئوپلیتیک، به خصوص در برابر اسرائیل، جایگاه متفاوتی دارد. عدم حل و فصل چالش ایران و آمریکا ریشه در علل ساختاری و ژئوپلیتیکی دارد، زیرا طرف آمریکایی به دلیل اهداف استراتژیک خود در منطقه، خواهان حل مساوی نیست. نگاه آمریکا به منطقه بر محوریت انرژی و اسرائیل متمرکز است. ایران به دلیل رتبه اولش در برخورداری از انرژی و موقعیت حیاتی‌اش، برای آمریکا مهم است و اسرائیل به عنوان یک «کشتی جنگی روی خشکی» ابزاری برای حفظ سلطه آمریکا و اطمینان از عدم ظهور یک قدرت منطقه‌ای غیرقابل مدیریت (مانند ایران پس از انقلاب) است. این در حالی است که ماهیت مردمی ایران، با سابقه انقلاب مشروطه و فرهنگ ضد ظلم عاشرایی، آن را از سایر کشورهای منطقه متمایز ساخته و مدیریت منطقه را برای آمریکا دشوار می‌کند، که این امر با مشاهدات

میدانی از اعتماد به نفس بالای سیاسی ایرانیان تقویت می‌شود. این تضاد ساختاری به پروژه‌های تجزیه ایران قبل و بعد از انقلاب نیز منجر شده است؛ از طرح تجزیه ایران به شش کشور در پنتاگون قبل از انقلاب تا هدایت حمله عراق توسط صدام که در راستای همین پروژه بود. پس از جنگ نیز، برنامه غرب از حمله در اشغال عراق ۲۰۰۳، هدف نهایی را حمله به تهران در آگوست همان سال تعریف کرده بود که با زمین‌گیر شدن نیروهای آمریکایی ناکام ماند.

حال چرا نمی‌توان ایران را با چین مقایسه کرد؛ زیرا چین زمانی با آمریکا به توافق رسید که بمب اتم داشت. داشتن بمب اتم، اهرم اصلی مذاکره است که ایران فاقد آن است. تفاوت دوم این است که چین مشکل اسرائیل را ندارد. لابی اسرائیل مانع هرگونه توافق پایدار می‌شود. تفاوت سوم این است که در زمان عادی‌سازی روابط چین و آمریکا، اجماع نخبگان سیاسی و اقتصادی آمریکا، به دلیل جنگ سرد وجود داشت، اما در مورد ایران چنین اجماعی وجود ندارد.

برای تبیین بیش‌تر موضوع باید به این واقعیت توجه کرد که آمریکا کشورها را به چهار گروه تقسیم می‌کند: گروه اول (گروه حاشیه‌ای که اهمیتی ندارند)،

گروه دوم (قدرت‌های هسته‌ای مثل چین و روسیه که با آن‌ها توافق می‌شود) چون گزینه‌ای جز توافق نیست)، گروه سوم (وابستگان مانند عربستان و ژاپن که باید همراهی کنند و تحت سلطه‌اند این‌ها یا مجبورند، مثل عربستان، یا به حضور نظامی آمریکا نیاز دارند (ژاپن/ کره). در این گروه، آمریکا، نفوذ مطلق خود را اعمال می‌کند و اجازه استقلال اقتصادی یا نظامی را نمی‌دهد (مانند تلاش ژاپن برای بمب اتم، که آمریکا اجازه نداد) و گروه چهارم که ایران در آن قرار دارد. کشوری که دشمن آمریکا است، انقلاب کرده، مذهبی است و تسلیم نشده است. ایران کشوری که ایدئولوژی ضد غربی دارد و با وجود تحریم‌ها، همچنان از منظر غرب «سرکش» باقی مانده و از هویت مذهبی برای بسیج داخلی استفاده می‌کند. کارکرد برجام تلاش برای انتقال ایران از گروه چهارم به گروه سوم از طریق امتیازات اقتصادی در ازای محدودیت‌های هسته‌ای بود، اما از آنجایی که مشکل اصلی ایران نه هسته‌ای، بلکه سرکشی ساختاری و لزوم تجزیه آن (از منظر غرب) است، طرف مقابل از توافق خارج شد تا مسئله به روش دیگری (تجزیه) حل شود.

بنابراین اگر ایران بمب اتم داشت، قطعاً با او مانند

روسیه یا چین رفتار می‌شد و مذاکرات جدی‌تر می‌بود. فقدان این اهرم، باعث می‌شود آمریکا ریسک حمله مستقیم را بپذیرد، چرا که هزینه نظامی به مراتب کمتر از هزینه یک جنگ هسته‌ای پیش‌بینی نشده است.

راه حل نهایی برای آمریکا در مورد ایران، نه یک توافق هسته‌ای، بلکه تغییر ساختاری در ایران (تغییر رژیم یا پذیرش کامل چارچوب‌های ژئوپلیتیک غرب و اسرائیل) است. تا زمانی که این پیش‌شرط محقق نشود، هر توافقی، موقت و صرفاً تاکتیکی خواهد بود.

بی‌حد و مرز بودن خواسته‌های آمریکا

مقام معظم رهبری در سه دهه گذشته همواره تأکید کرده‌اند که مسئله آمریکا با ایران حل‌شدنی نیست و درخواست‌های طرف آمریکایی حد و مرزی ندارد. این عدم حل و فصل به ساختار حکومت ایران بازمی‌گردد؛ زیرا آمریکا خواهان کشوری است که «گاو شیرده» باشد، یعنی کاملاً تحت سلطه و تابع سیاست‌های آن‌ها عمل کند، نه حکومتی که ولی فقیه در رأس آن قرار دارد و بر اساس هویت دینی و استقلال عمل می‌کند. هنگامی که آمریکا خواستار ورود به ساختار حکومت ایران می‌شود، مانند طرح سؤال درباره لزوم وجود شورای نگهبان یا جایگاه رهبری، در حقیقت خواهان تسلیم کامل است.

این خواسته صریحی، که اخیراً توسط ترامپ نیز برجسته شد، مبنی بر اینکه ایران باید «کاملاً گوش به فرمان» باشد، همان تغییر رژیم است؛ چرا که از دیدگاه رهبری، تغییر رفتار مورد نظر آمریکا دقیقاً معادل تغییر رژیم است. رفتارهایی که آمریکا با آن‌ها مشکل دارد، شامل حمایت از مقاومت (عمق راهبردی)، برنامه هسته‌ای و برنامه موشکی است. اگر ایران در این حوزه‌ها تغییر رفتار دهد، قدرت ملی‌اش کاهش یافته و زمینه برای سرنگونی ساختاری فراهم می‌شود.

مسئله اصلی آمریکا با ایران، دغدغه امتیازات مقطعی نیست، بلکه خود ساختار ایران است که باید سرنگون یا تجزیه شود تا تکه‌های آن به عنوان «گاوه‌ای شیرده» تحت سلطه قرار گیرند. این طراحی اصلی آمریکا بوده که تاکنون به دلیل قدرت جمهوری اسلامی ایران ناکام مانده است.

هماوردی سی ساله دو تفکر در ایران

در طول سی سال گذشته، دو تفکر در سیاست خارجی ایران وجود داشته است: یک تفکر که متعلق به رهبری است و بر لزوم داشتن موشک‌های نقطه‌زن و حمایت از نیروهای مقاومت به عنوان عمق راهبردی تأکید داشته است. تفکر دوم، که دیدگاه‌هایی شبیه به

تفکر آقای هاشمی را منعکس می‌کند و معتقد است دوره موشک تمام شده و باید گفتمان محور بود و خواهان «تغییر رفتار» به جای «تغییر رژیم» است. این دیدگاه عملاً به نفع خط فکری اندیشکده‌های آمریکایی عمل می‌کند.

در گذشته تأثیر اهرم‌های قدرت منطقه‌ای ایران، مانند حزب الله، در بالا نگه داشتن هزینه حمله مستقیم به ایران نقشی حیاتی داشته است. هنگامی که این اهرم‌ها تضعیف شوند (چنانکه در اظهارات اخیر روحانی مبنی بر اینکه کمک به محور مقاومت «خانمان‌سوزی» است، بازتاب یافت)، هزینه نظامی برای ایران افزایش یافته و زمینه برای حمله نظامی مستقیم توسط دشمنان فراهم می‌شود.

در نهایت، تجربه نشان داده است که تفکر مبتنی بر قدرت دفاعی و راهبردی (تفکر رهبری) پاسخگو بوده و موفق شده است تا از تجزیه و تسلیم کامل جلوگیری کند؛ در حالی که تلاش‌ها برای بردن ایران به گروه کشورهای وابسته (گروه سه) از طریق برجام، که نظارتی فراتر از پروتکل الحاقی را نیز شامل می‌شد، توسط خود آمریکا شکست خورد؛ زیرا مشکل اصلی، ساختار غیرقابل انقیاد جمهوری اسلامی است.

سیاستمداران ظاهرین

در تحلیل دیدگاه رهبری، اصطلاح «ظاهرین» در مورد کسانی که به دنبال حل مناقشه با آمریکا از طریق مذاکره یا اعتماد به نیت خیر طرف مقابل هستند، بار معنایی بسیار سنگینی دارد و به معنای ناتوانی در درک عمق توطئه‌ها و اهداف نهایی دشمن است.

«ظاهرین» یعنی کسی که تنها برداشت سطحی و ظاهری از اقدامات طرف مقابل را در نظر می‌گیرد و به لایه‌های پنهان‌تر و اهداف استراتژیک آن توجه نمی‌کند:

دیدن لبخند، نادیده گرفتن خنجر: فرد ظاهرین، صرفاً «لبخند» طرف مذاکره‌کننده یا پیشنهاد یک توافق (مثل برجام) را می‌بیند، اما قصد واقعی آن‌ها را که همان حمله یا ضربه زدن از پشت است، درک نمی‌کند. رهبری می‌فرمایند اگر طرف به شما لبخند زد، باید منتظر خنجر از پشت باشید؛ ظاهرین کسی است که فقط لبخند را می‌بیند.

تمرکز بر «تغییر رفتار» به جای «تغییر رژیم»: ظاهرینی در این زمینه به این معنا است که برخی از مسئولین، درخواست‌های آمریکا را صرفاً در چارچوب

«تغییر رفتار» (مثلاً در حوزه هسته‌ای یا منطقه‌ای) خلاصه می‌کنند، در حالی که همان‌طور که در تحلیل قبلی اشاره شد، رهبری معتقدند تغییر رفتار مورد نظر آمریکا مترادف با تضعیف ساختاری است که در نهایت به تغییر رژیم ختم می‌شود.

اعتقاد به راهکارهای سطحی و بی‌اثر: این دیدگاه شامل این باور غلط است که با اجرای توصیه‌های غربی و نهادهایی مانند بانک جهانی یا رفتن به هتل‌های اروپایی، مشکلات کشور حل خواهد شد. این افراد متوجه نیستند که این اقدامات (مثل ارائه اطلاعات امنیتی یا محدود کردن موشکی) دقیقاً همان چیزی است که دشمن برای اجرای نقشه حمله و تجزیه به آن‌ها نیاز دارد.

هدر دادن زمان برای مذاکره به جای اقدام داخلی: مهم‌ترین نمود ظاهربینی، معطل کردن کشور برای مذاکره است. در حالی که رفع تحریم‌ها در دست طرف مقابل است، ظاهربین‌ها معتقدند باید مدام مذاکره کرد (مانند سفر به وین یا ژنو) تا شاید طرف مقابل متقاعد شود. این تعلیق باعث می‌شود کشور از انجام کارهای ضروری برای خنثی‌سازی تحریم‌ها و حل مشکلات داخلی بازماند.

به عبارت دیگر، ظاهربینی در سیاست خارجی، نادیده گرفتن درس‌های تاریخی طولانی‌مدت (مانند کودتای ۲۸ مرداد و تجارب پس از آن) و تمرکز بر روی «حال» مذاکره است؛ به جای درک اینکه هدف نهایی دشمن، نابودی ساختار حکومتی و ملی ایران است. این تفکر، که به نوعی تقلید از تحلیل‌های غربی است، کشور را معطل می‌کند و به جای حل مشکلات، زمینه را برای سوءاستفاده دشمن فراهم می‌سازد.

مذاکره مستقیم و غیرمستقیم

برخی از اشخاص سیاسی بسیار اصرار می‌کنند که باید با آمریکا بصورت مستقیم مذاکره کرد و علت عدم توفیق مذاکرات پیشین، غیرمستقیم بودن مذاکرات بوده است.

در نقد این نگرش ظاهربینانه گفتنی است که اصولاً سنت رایج بین دو طرفی که با هم اختلافاتی شدید دارند، مذاکره غیرمستقیم از طریق وساطت (مانند آنچه در درگیری روسیه و اوکراین با وساطت آمریکا رخ می‌دهد) است. هنگامی که دو طرف اختلاف، دشمنی عمیق یا بی‌اعتمادی شدید دارند، قرار گرفتن مستقیم آن‌ها در یک میز مذاکره می‌تواند جلسه را به سرعت به تنش و بن‌بست بکشاند.

واسطه‌ها (مانند کشورهای میانجی یا دیپلمات‌ها) تلاش می‌کنند تا لحن منفی را تعدیل کرده، فاصله‌ها را مدیریت کنند و زمینه را برای رسیدن به یک تفاهم (هرچند حداقلی) فراهم سازند. اصرار بر مذاکره مستقیم، یک مسئله‌شکلی است که حقیقت موضوع را پنهان می‌کند.

البته ایران و آمریکا پیش‌تر هم بصورت مستقیم مذاکره کرده‌اند. سوابق نشان می‌دهد که در پرونده برجام، مذاکرات مستقیم و فشرده‌ای بین آقای ظریف و آقای کری (وزیر خارجه وقت آمریکا) انجام شده است. این مذاکرات فقط در اتاق‌های رسمی نبود، بلکه در راهروها و قدم‌زدن‌ها هم ادامه داشت. اما با وجود این حجم از تعامل مستقیم، نتیجه نهایی نه حل مشکل، بلکه خروج آمریکا از توافق و ادامه طراحی‌ها علیه ایران بود (به طوری که حتی مقامات کاخ سفید اعلام کردند برجام اطلاعات لازم برای حمله را به آن‌ها داده است).

وقتی طرف مقابل به تعهدات خود عمل نمی‌کند و در عین حال اطلاعات حیاتی کسب می‌کند (مانند دسترسی‌های اطلاعاتی یا محدود کردن بُرد موشک)، اصرار بر «مستقیم یا غیرمستقیم بودن» صرفاً یک بازی سیاسی است که توسط عده‌ای در داخل برای معطل کردن کشور و نشان دادن حسن نیت به غرب استفاده می‌شود.

سیاست خارجی جمهوری اسلامی و منافع ملی

دیر زمانی است که برخی از روشنفکران غربگرا جمهوری اسلامی را به درپیش گرفتن سیاست خارجی ایدئولوژیک، متهم می‌کنند و آن را در مقابل سیاست خارجی مبتنی بر منافع ملی می‌خوانند. در ادامه به تحلیل و نقد این انگاره انحرافی می‌پردازیم.

معنای «ایدئولوژیک بودن» سیاست خارجی جمهوری اسلامی و قدرت آن

آنچه جریان‌های سیاسی منتقد عنوان می‌کنند که سیاست خارجی جمهوری اسلامی «ایدئولوژیک» است و اگر نبود مشکلات حل می‌شد، در واقع یک سوء تفاهم عامدانه یا یک برچسب سیاسی است.

ایدئولوژی یعنی جهان‌بینی؛ ایدئولوژی در ساده‌ترین تعریف، همان جهان‌بینی و نگاهی است که یک انسان، حزب، یا کشور بر اساس آن تصمیم‌گیری

می‌کند. هیچ کشوری بدون ایدئولوژی نیست. هر کشوری باید بر اساس مجموعه‌ای از ارزش‌ها و منافع تعریف شده، سیاست خارجی خود را پیش ببرد. آمریکا، چین، روسیه، ژاپن، و همه کشورها، دارای جهان‌بینی هستند. آمریکا ارزش‌های خود را ذیل «منافع و ارزش‌های ما» (Interests and Values) تعریف می‌کند.

ایدئولوژی اسلامی، نقطه قدرت ایران

ایدئولوژی، منشأ قدرت است، نه ضعف. مشکل اصلی منتقدان، اسلام است. منتقدان وقتی می‌گویند ایدئولوژی بد است، در واقع با «ایدئولوژی اسلامی» مشکل دارند، اما جرأت بیان مستقیم آن را ندارند.

ایدئولوژی انقلاب اسلامی، مبتنی بر اسلام، ایران را از وضعیتی که «نوکر» قدرت‌های خارجی بود (مانند دوران شاه که نفت با نظارت غربی‌ها خارج می‌شد و حتی هواپیماهای خریداری شده ایران در جنگ ویتنام توسط آمریکا استفاده می‌شد)، خارج کرده است.

این جهان‌بینی اسلامی بود که امام خمینی را وادار کرد بگوید ارتش نباید نوکر باشد، بلکه باید آقا باشد. این تفکر موجب استقلال در منابع نظامی شده است؛ به طوری که تحلیل‌گران آمریکایی نیز اذعان دارند

ایران به دلیل اتکاء به تولید داخلی (تحت تأثیر این ایدئولوژی استقلال‌محور)، جزو ابرقدرت‌های نظامی محسوب می‌شود، بر خلاف کشورهای مثل عربستان که تولیدات نظامی‌شان وابسته به قطعات خارجی است.

ایدئولوژی در اینجا به معنای داشتن نقشه راه مبتنی بر استقلال و عدم وابستگی است. این ایدئولوژی است که به ایران قدرت می‌دهد تا به جای وابستگی به غرب، با کشورهایی که حاضر به همکاری هستند (مانند عضویت در شانگهای) تعامل کند و نیازی به غرب نداشته باشد. بنابراین، جهان بینی اسلامی، عامل قدرت و عاملی برای جلوگیری از تبدیل شدن ایران به یک کشور تحت سلطه (گاو شیرده) است، نه عامل مشکلات.

بنابر این مقصود اصلی روشنفکران غربگرا این است که از ارزش‌های اسلامی و انقلابی (مانند حمایت از محور مقاومت یا شعارهای ضدسلطه) فاصله بگیرد تا صرفاً بر اساس «منافع ملی» (آن‌گونه که آن‌ها تعریف می‌کنند) عمل شود.

آنان در واقع می‌گویند ایران با کنار نهادن ایدئولوژی

اسلامی به گروه سه بپیوندند، که معنای اصلی آن، پذیرش منطق و شروط آمریکا و غرب (مثل پذیرش محدودیت موشکی و هسته‌ای فراتر از برجام)، به امید اینکه در ازای آن تحریم‌ها لغو شود و زندگی اقتصادی مردم بهبود یابد.

این گروه غوغا سالار و تهی از تفکر تاریخی، درس‌های تاریخی لیبی (قذافی) و عراق (صدام) را نادیده می‌گیرند؛ کشورهایی که با دست کشیدن از توان بازدارندگی خود (موشک، فناوری) و پذیرش دیکته‌های خارجی، به جای ثبات، به تجزیه، فقر و دخالت خارجی دچار شدند. آن‌ها می‌خواهند ایران به یک دولت عادی منطقه‌ای تبدیل شود که تنها دغدغه‌اش منافع اقتصادی کوتاه‌مدت باشد، حتی اگر به قیمت از دست دادن استقلال و توان بازدارندگی تمام شود.

دوگانه جعلی «امت‌گرایی و ملی‌گرایی»

نکته دیگری که لازم است در اینجا مورد توجه قرار گیرد دوگانه امت‌گرایی - ملی‌گرایی است. یکی از موضوعاتی که جریان غرب‌گرا همواره علیه جمهوری اسلامی مطرح کرده و از این منظر به نقد سیاست‌های کلان خارجی و داخلی نظام پرداخته، طرح دوگانه امت‌گرایی - ملی‌گرایی است. این گروه می‌گویند جمهوری اسلامی به جای ساختن دولت - ملت قوی و مبتنی بر منافع ملی، به دنبال ساخت امت واحده اسلامی بوده است و این هدف در بسیاری از موارد به زیان منافع ملی مآل شده است.

پرسشی که بر این اساس طرح می‌شود این است که اولاً آیا دوگانه «امت اسلامی در برابر منافع ملی» واقعی است یا خیر؟ ثانیاً آیا هدف قراردادن ساخت امت واحده الزاماً به زیان منافع ملی ایران است؟

ملی‌گرایی خوب، ملی‌گرایی بد

اگر منظور از ملی‌گرایی، دغدغه‌مندی نسبت به امنیت، تمامیت ارضی و منافع مردم در برابر دشمن خارجی باشد، این ملی‌گرایی کاملاً مورد تأیید اسلام است. این همان غیرت ملی است که باعث می‌شود در زمان حمله، مردم در مقابل پیاده‌نظام نتانیا هو قرار نگیرند.

در این دیدگاه، منافع ملی ایران تنها با حفظ استقلال و قدرت منطقه‌ای تعریف می‌شود. حمایت از جبهه مقاومت (امت‌گرایی) در واقع سیاست خارجی پیش‌دستانه ایران است تا دشمن (مانند اسرائیل) نتواند از مرزهای نزدیک (مانند لبنان، سوریه یا یمن) به ایران ضربه بزند. یعنی، کمک به همسایگان، در حقیقت تأمین امنیت ملی ایران است.

ملی‌گرایی، زمانی بد می‌شود که به قوم‌پرستی و نژادپرستی تبدیل شود (مثلاً فارس برتری بر عرب داشته باشد)، که این حالت قطعاً در تضاد با اصول اسلامی است.

این اتهام که ایران «چهل سال اشتباه کرد و به دنبال امت رفت و از منافع ملی غافل شد»، بر این فرض غلط استوار است که استقلال ایران و قدرت منطقه‌ای آن

(که شما آن را «امت‌گرایی» می‌نامید) در تضاد با منافع ملی است. در حالی که منطق ارائه شده این است که این ایدئولوژی استقلال‌بخش، منبع اصلی قدرت و تأمین‌کننده امنیت ملی ایران در برابر دشمنان خارجی است.

قدرت نرم ناشی از یک ایدئولوژی منسجم، چه اسلامی و چه ملی‌گرایانه (به معنای غیرنژادپرستانه)، منطبق بر مفهوم قدرت نرم در روابط بین‌الملل است. جذابیت یک کشور (قدرت نرم) ریشه در جهان‌بینی و ایدئولوژی آن دارد، نه صرفاً در پول یا دیپلماسی عمومی رسمی.

ایران در اوایل انقلاب، بدون صرف میلیاردها دلار برای «دیپلماسی عمومی»، توانست موجی از ارادت و همدلی را در سرتاسر جهان اسلام و حتی در میان غیرمسلمانان ایجاد کند.

این جذب نیرو و دوست، به دلیل قدرت نرم ذاتی ایدئولوژی انقلاب اسلامی است. قدرت نرم یعنی اینکه کشورها و افراد به دلیل علاقه و پذیرش ارزش‌های شما، به شما کمک می‌کنند، نه به دلیل زور (قدرت سخت).

داشتن متحدانی که حاضرند جانشان را فدای

آرمان‌های مشترک کنند، یک مزیت استراتژیک بزرگ است که تنها از طریق یک ایدئولوژی مشترک و جذاب به دست می‌آید و قطعاً به نفع منافع ملی ایران است.

دانشجویان دانشگاه کلمبیا که با وجود شهریه‌های سنگین و وابستگی به سیستم غرب، به دلیل دیدن حمایت ایران از محور مقاومت، در برابر غرب ایستاده و شعار مبارزه با «تمدن غرب» سر می‌دهند، بزرگترین دلیل بر کارآمدی این قدرت نرم است. این حمایت‌ها نشان می‌دهد که مواضع ایران، فراتر از مرزهای ملی، طرفدارانی پیدا کرده که خودشان نخبگان آینده غرب هستند.

متأسفانه، در مواردی ضعف‌هایی در مدیریت این سرمایه عظیم وجود دارد و گاهی اوقات دیپلماسی رسمی در انتقال یا استفاده از پتانسیل‌های قدرت نرم ناتوان یا کم‌کار است.

کسانی که منتقد این ایدئولوژی هستند، معمولاً به دلیل بیکاری فکری یا اهداف سیاسی داخلی (مانند کسب رأی با وعده لغو تحریم‌ها)، این دستاوردهای استراتژیک (قدرت نرم) را نادیده می‌گیرند یا آن را مضر جلوه می‌دهند، در حالی که این جذابیت، بهترین اهرم برای کشور در عرصه جهانی است.

داشتن یک تفکر جذاب که برای دیگران الهام‌بخش باشد (چه اسلامی و چه صرفاً ملی‌گرایانه در معنای دفاع از کیان کشور)، یک منفعت ملی است و نباید با اهداف سیاسی کوتاه‌مدت داخلی معاوضه شود.

شماره‌های پیشین ردِّیه:

- ردِّیه ۱: تزامم اختیارات رئیس جمهور و ولی فقیه.
- ردِّیه ۲: عزاداری و بررسی روایات نهی از آن.
- ردِّیه ۳: اتهام جواز خشونت با اسرا در اسلام.
- ردِّیه ۴: اسلام منهای روحانیت و روحانیت منهای سیاست.
- ردِّیه ۵: مشروعیت مقاومت.
- ردِّیه ۶: دو دولت برای فلسطین.
- ردِّیه ۷: قیام‌ها و حکومت‌های پیش از ظهور.
- ردِّیه ۸: حجاب و مسأله الزام به آن در حکومت اسلامی.
- ردِّیه ۹: معاویه و اسلام اموی در تقابل با اسلام نبوی.
- ردِّیه ۱۰: حماسه ایرانیان و دوگانه ملت - امت.
- ردِّیه ۱۱: مقاومت یا سازش در مواجهه با دشمن
- ردِّیه ۱۲: دین در خدمت انسان یا انسان در خدمت دین